



# شعار محدود، مقاومت نامحدود؛ چرا و چگونه؟

گفت و گو با لطف‌الله میثمی

سازمان مجاهدین با آقایان طالقانی، بازرگان و سحابی صورت گرفت و بنیانگذاران مشی آینده خود را با آنان در میان گذاشتند، آنها خوشحال شدند و دعای خیر خود را بدرقه آنان کردند و در رابطه با کارهای مکتبی و آموزشی که تدوین کرده بودند به آنان گفتند که شما شاگردهایی بودید که حالا استاد شده‌اید. حتی وقتی بچه‌های سازمان، هواپیمایی را از دبی در سال ۱۳۴۸ ربوده و به طرف بغداد برده بودند و شش نفر زندانی خود را نجات دادند، وقتی این خبر به مرحوم بازرگان رسید، با خوشحالی گفته بود که من خانام را می‌فروشم و به این حرکت‌ها کمک می‌کنم. مرحوم طالقانی برای مرحوم امام - که در نجف بود - در نامه‌ای با دستخط نامریی نوشته بود که این نفر همان اصحاب کهف هستند، جوانانی هستند که به خدا ایمان آورده‌اند و

مشی مسلحانه در آن مقطع به نظر می‌رسد که نه از نگاه آن زمان بلکه با نگاه این زمان است و این چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. لذا لازم است توضیح بیشتری در این زمینه بفرمایید تا مشخص شود که آیا نظر شما درست فهم شده است یا نه؟ □ در آن سرمقاله این طور قید شده بود که در آن زمان چهار نوع رادیکالیزم با همدیگر تلفیق شده بودند؛ مبارزه مسلحانه نفی پارلمانتاریزم، نفی قانون اساسی مشروطه و نفی رژیم موروثی شاهنشاهی. من معتقدم که تلفیق این چهار مولفه بیش از حد توان طبیعی - تاریخی ملت ما بود، اما این به معنای نفی مشی مسلحانه در آن مقطع نیست. در مقاله قید شده بود که پیام سران نهضت آزادی به بیرون از زندان هم در تأیید مبارزه مسلحانه بود و همچنین گفته شده بود که در سال ۱۳۴۷ هم که دیداری بین بنیانگذاران

یکی از نخستین پرسش‌هایی که پس از مطالعه افسوس پدر طالقانی به ذهن متبادر می‌شود، مربوط به مشی مبارزه مسلحانه با رژیم سلطنتی است. شما در آنجا مطرح می‌کنید که این مشی در آن زمان از حد متعارف و توان تاریخی ما رادیکال‌تر بود. وقتی آن زمان را بررسی می‌کنید، می‌بینید که ناگزیر همه جنبش‌های آزادیبخش دنیا به سمت مبارزه مسلحانه کشیده شده بودند. پیشنهادان جنبش ایران هم این نوع از مبارزه را پذیرفته بودند و به نظر می‌رسد که نه در ایران و نه در دیگر نقاط دنیا در آن مقطع تاریخی هیچ راه دیگری برای برخورد با رژیم‌های به شدت دیکتاتور و مستبد و وابسته باقی نمانده بود. چنانچه بسیاری از این جنبش‌ها هم موفقیت‌های شایان توجهی کسب کردند. بنابراین نقد شما نسبت به

پس از درج سرمقاله افسوس پدر طالقانی به قلم مدیر مسئول در شماره ۲۵ نشریه، اظهارنظرها و برداشت‌های متفاوتی مطرح شد، از آنجا که سرمقاله به صورت فشرده و اجمالی تدوین شده بود، لذا بر آن شدیم تا با تفصیلی بیشتر و نگاهی همه‌جانبه و فراگیر طی گفت‌وگویی با مهندس لطف‌الله میثمی به شرح آن بپردازیم، تا شاید از ابهام‌ها کاسته شود. باشد که خوانندگان عزیز، ما را از رهنمودها، نقدها و نظرهای خود محروم ننمایند.

خدا ایمانشان را زیاد کند (آنهم فتنه امنوا بر بهم و زدناهم هدی. کتف: ۱۳) وقتی تراب حق شناس این نامه را برای امام در نجف می‌برد و آن نامه نامری را مری می‌کند امام با تعجب و خنده می‌پرسد که این کار بچه مسلمان هاست؟! امام فکر می‌کردند این کارها را فقط غیر مسلمان‌ها انجام می‌دادند. امام گفته بودند که این یعنی ما به کمپانی‌های نفتی وابسته‌اند و من از آنها کمک نمی‌خواهم. بنابراین در آن مقاله هیچ تردیدی در صحت مشی مبارزه مسلحانه نشده بود، زیرا پروسه همراه کردن و توجیه دیگر نیروها را - حتی سران نهضت آزادی که از پختگی کافی برخوردار بودند - به خوبی طی کرده بود. منتها نکته این بود که انقلابیون انقلاب مشروطه هم بالاخره انقلابی بوده‌اند، چه علمای مشروطه و چه روشنفکران مشروطه، اما توان تاریخی‌شان این نبود که سلطنت موروثی را نفی کنند. اگر در آن مقطع سلطنت موروثی را به طور مطلق نفی می‌کردند، چپ‌روی محسوب می‌شد و در خط استبداد بود و نهضت‌شان متلاشی می‌شد. بنابراین با توجه به آن توان، سلطنت را مشروط کردند؛ یعنی سلطنت و استبداد مطلقه و خودکامه را تبدیل به سلطنت مشروطه کردند، مشروط به قانون. مشروطه یعنی مشروط به قانون اساسی و متمم قانون اساسی که حقوق ملت در آن بسیار لحاظ شده بود، منتها حقوق سلطنت یکی دو تا بیشتر نبود. در آن یکی دو اصل هم دینامیزی لحاظ شد که در بستر زمان اگر توان ملت زیاد بشود، بتوانند موروثیت را هم نفی کنند و این در قانون اساسی مشروطیت این‌گونه آمده که سلطنت موهبتی است الهی که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌گردد" به عبارت دیگر، سلطنت و امدار رأی مردم است. در عمل هم دیدیم وقتی که قرار بود سلطنت از خاندان قاجار به خاندان

پهلوی منتقل بشود، برای این کار مجبور بودند مجلس موسسانی تشکیل بدهند که نماینده رأی مردم بشود - هر چند فرمایشی - ولی این کار را انجام دادند تا ظاهر قانون حفظ بشود و در آن مجلس موسسان بود که تاج سلطنت را بر سر رضاخان گذاشتند. حتی آیت‌الله کاشانی هم در آن زمان در مجلس موسسان بود و پیشنهاد کرده بود که به جای فرزند "آرشد"، فرزند "الیق" گذاشته بشود. یعنی سلطنت به فرزند لایق‌تر به ارث برسد. یک تبصره هرچند کوچک هم همانجا به ماده سلطنت موروثی زده بود. دیدیم که با گذر زمان و تغییر مناسبات، توان مردم هم بالا رفت و در مقطع سال‌های ۵۶ و ۵۷، مردم به قدری رشد کرده بودند که اراده‌شان بر این قرار گرفته بود که سلطنت موروثی و شاه مستبد فاسد و وابسته را نمی‌خواهند و باید برود. حتی مرحوم بازرگان در مذاکراتی که در سفارت امریکا در ایران داشته و اسنادش هم منتشر شده، گفته بود "۳۶ میلیون مردم ایران می‌گویند شاه باید برود، اگر شاه بخواید بماند، ۳۶ میلیون نفر باید کشته بشوند." با این توضیح ملاحظه می‌کنید که مشی مبارزه مسلحانه ضد رژیم سلطنتی موروثی در آن سرمقاله نفی نشده است. حتی از تجربیاتی در تاریخ معاصر ایران در این سرمقاله استفاده شده که یکی از آنها تجربه میرزا کوچک‌خان است. او می‌گوید من مبارزه مسلحانه می‌کنم برای این‌که تلنگری به حکومتی که در تهران مستقر است زده شود و دست‌ازبی قانونی بردارد. یا در زمان مصدق می‌بینیم قانون ملی شدن نفت (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) با احیای همان قانون اساسی مشروطه انجام شد، قانون خلع ید (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) و قیام سی‌تیر (۱۳۳۰) هم با همان قانون انجام شد که پیروزی بزرگی بود. در رفراندوم دوره مصدق برای انحلال مجلس در

۱۴ و ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ اراده مردم برای احیای روح قانون اساسی دومرتبه متجلی است. حتی در قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هم از قانون اساسی مشروطه عبور نشد، در حالی که در ابتدا یک قیام مردمی و دموکراتیک بود و اگر با اعمال ساواک و ضد اطلاعات به یک حرکت کور تبدیل نمی‌شد، شاه به طور طبیعی سقوط می‌کرد. (اشاره به تظاهرات ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ و فرار شاه به خانه سرلشکر نصیری)

برداشت من در آن سرمقاله این بود که اگر مردم هوشیار بودند و دانش قانونی داشتند و علمای ما قانون اساسی مشروطه را تا یکی - دوماه پیش از انقلاب رد نکرده بودند و می‌فهمیدند این قانون ظرفیت‌هایی دارد، به این قانون استناد می‌کردند که به موجب فلان اصل قانون، مردم قیام کرده‌اند و به موجب رأی مردم، حکومت مثلاً به شخص آیت‌الله خمینی واگذار می‌گردد. این کار هزینه‌های اجتماعی ما را بسیار کم می‌کرد، چرا که سلطنت‌طلب دیگر نمی‌توانست به یک هویت ماندگار تبدیل بشود و در سنگر انقلاب مشروطیت و قانون اساسی آن مستقر شود.

■ شما انقلاب مشروطیت، بعد قیام جنگل و سپس نهضت ملی شدن نفت در سال ۲۹ تا ۳۲ را مطرح می‌کنید. به نظر می‌رسد که در دهه ۴۰ و ۵۰ جهش این پروسه، نفی سلطنت موروثی باشد. شعار دهه پنجاه بعد از گذشت هفتادسال که رژیم سلطنتی امتحان خود را پس داده است، نمی‌تواند همان شعار زمان مشروطیت باشد. بنابراین، این نظر شما در ذات خودش دارای تناقض است. بالاخره همین مردم با پشت سر گذاشتن پروسه‌ای که شما برشمردید به تغییر رژیم رسیده بودند. آن وقت دیگر چاره‌ای جز شعار نفی سلطنت موروثی نبود.

◆ انقلابیون انقلاب مشروطه هم بالاخره انقلابی بوده‌اند، چه علمای مشروطه و چه روشنفکران مشروطه، اما توان تاریخی‌شان این نبود که سلطنت موروثی را نفی کنند. اگر در آن مقطع سلطنت موروثی را به طور مطلق نفی می‌کردند، چپ‌روی محسوب می‌شد و در خط استبداد بود و نهضت‌شان متلاشی می‌شد. بنابراین با توجه به آن توان، سلطنت را مشروط کردند؛ یعنی سلطنت و استبداد مطلقه و خودکامه را تبدیل به سلطنت مشروطه کردند، مشروط به قانون

◆ یا در زمان مصدق می‌بینیم قانون ملی شدن نفت (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) با احیای همان قانون اساسی مشروطه انجام شد، قانون خلع ید (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) و قیام سی‌تیر (۱۳۳۰) هم با همان قانون انجام شد که پیروزی بزرگی بود

اگر تحلیل شما را بپذیریم، باید شعار سال ۱۳۵۷ یعنی تغییر رژیم سلطنتی موروثی را پس بگیریم و بگوییم که سلطنت به قوت خودش باقی است، ولی امام بیاید جای شاه بنشیند، چون از یک سو صلاحیت دارد و از سوی دیگر مردم به این کار تمایل دارند، البته با همان تعریفی که در قانون اساسی مشروطیت هست که سلطنت و امدار رأی مردم می باشد.

توان تاریخی مردم در مشروطیت به اندازه‌ای نبود که موروثیت را نفی کنند، اصلاً کار درستی هم نبود. منتها در قانون اساسی ماده‌ای گنجانده بودند که دینامیزم داشته باشد که در بستر زمان، مکان و تکامل ملت، وقتی نیروها به حدی برسند و توانمند شوند این کار را بکنند و در مقطع انقلاب این کار را کردند. ما می‌توانستیم دو مرحله بگذاریم؛ یک مرحله با استناد به خود قانون بگوییم که این قانون اساسی مشروطیت را مفت و مجانی دست سلطنت طلب‌ها ندهیم. یک قانون انقلابی را دست نیروهای ارتجاعی وابسته و فاسد ندهیم که پشت آن سنگر بگیرند و علیه اراده مردم حرکت بکنند. در مرحله دوم وقتی که سلطنت از جانب مردم رد شد، نمی‌توانستیم در قانون تجدید نظر کنیم و مجلس موسسان داشته باشیم. در خود قانون اساسی هم مجلس موسسان پیش‌بینی شده بود.

بنابراین نباید به آن زودی از آن گزاره - ظرفیت‌های خالی قانون اساسی مشروطیت - گذر می‌کردیم. من خودم هم در آن زمان متوجه این قضیه نبودم، همین قدر که مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۳ گفت: "ما آخرین گروهی هستیم که از قانون دفاع می‌کنیم" فکر کردیم که دیگر باید قانون را کنار بگذاریم. در حالی که می‌توانست مشی مسلحانه باشد، منتها با استفاده از قانون و ظرفیت‌های قانونی. خود من هم

متوجه این مرز ظریف نبودم. ■ از شعار مبارزه قانونی، مشی مسلحانه در نمی‌آمد؛ زیرا در آن صورت شما پروسه قانونی را طی نکرده‌اید تا به مبارزه مسلحانه برسید.

پروسه قانونی طی شده بود و دادگاه نهضت‌آزادی - که کاملاً حرکت‌هایشان قانونی بود - انتهای این پروسه بود. ولی در کنار قانون مناسباتی به‌وجود آمده بود و نهادهای سرکوب مثل ساواک و ضداطلاعات ارتش و مناسبات دربار شکل گرفته بود. اصولاً خودشان هم این را دریافت کرده بودند که مصالح عالی‌شان یعنی حفظ سلطنت از طریق قانون اساسی مشروطه تأمین نمی‌شود و به همین دلیل سرکوب‌های رژیم غیرقانونی شده بود. آنها مناسبات غیرقانونی را نهادینه می‌کردند تا در پرتو آن مناسبات، خود را حفظ کنند. یکی از دلایل مبارزه مسلحانه این بود که قیام‌های سی‌تیر و ۱۵ خرداد با سرکوب نظامی روبه‌رو شد. بنابراین بنیانگذاران مجاهدین به این نتیجه رسیدند که باید نهاد یا تشکیلی به عنوان یک چتر دفاعی بالای سر مردم وجود داشته باشد و از آنها حفاظت کند تا بتوانیم در برابر آن یورش‌های نظامی و امنیتی از خود دفاع کنیم و به قول حنیف‌نژاد اگر توی سر ما زدند ما هم به‌عنوان بازدارندگی یکی توی سرشان بزنیم. این نیاز مردم آن زمان بود و نخبه‌ها هم آن را تأیید می‌کردند. در واقع مبارزه مسلحانه یک چتر دفاعی برای مبارزه با موانع قانون بود. معنی مبارزه با موانع قانون این نیست که خود قانون را که مورد تهاجم قرار گرفته کنار بگذاریم. قانون در ذات خودش مترقی بود؛ از آن قیام سی‌تیر قانون ملی شدن نفت و همه‌پرسی ۱۴ و ۱۹ مرداد سال ۱۳۳۲ و قیام ۱۵ خرداد درمی‌آمد. ■ با چه استدلالی می‌گویید این

حرکت‌ها از قانون اساسی مشروطیت درآمد؟ □ برای این که مبارزات سال‌های ۳۲ تا ۴۲ مبارزات قانونی بود. هیچ کس دست به اسلحه نبرده بود. ۱۵ خرداد هم قانونی بود؛ تظاهراتی بود در ۱۲ خرداد که از مسجد حاج‌ابوالفضل شروع شد و آمدند جلوی دانشگاه تهران. این قدر این حرکت دموکراتیکه عظمت داشت که در واقع احساس می‌شد که رژیم سلطنتی دارد ساقط می‌شود و ساواک گرد آتش را درون کیوسک‌های تلفن و باجه‌های بلیت فروشی ریخت و با این رفتارها قیام مردم را پنجر کرد تا یک شورش کور تلقی گردد.

نظر برخی این است که این استدلال، یعنی مبارزه مسلحانه برای احیای قانون اساسی، در ذات خودش تناقض دارد. چه طور این دو در یک جا جمع می‌شوند؟ شما همواره تأکید داشته‌اید که مجاهدین یک پروسه مطالعاتی دقیق انجام داده بودند؛ تمامی نهضت‌هایی که در ایران اتفاق افتاده بود با دقت بررسی شد و همه به این نتیجه رسیدند که ریشه همه مشکلات ما نظام سلطنتی موروثی است. پس اولین شعار راهبردی، شعار نفی سلطنت موروثی بود؛ نفی سلطنت موروثی یعنی نفی بخشی از قانون اساسی مشروطیت. تحلیل شما یعنی بازنگری به آن پروسه مطالعاتی که گفته می‌شود یک پروسه علمی و جامعه‌شناسانه بوده است و چه بسا که در این بازنگری برسید به این که نباید به نفی سلطنت موروثی می‌رسیدید و در دل همان نظام سلطنت موروثی و با اتکا به قانون اساسی مشروطه تضادها را حل می‌کردید.

هنوز هم تأکید می‌کنم کار علمی و جامعه‌شناسی دقیقی انجام شده بود، اما نه به این معنا که الزاماً به جمع‌بندی کاملاً صحیح و بی‌عیب و

در واقع مبارزه مسلحانه یک چتر دفاعی برای مبارزه با موانع قانون بود. معنی مبارزه با موانع قانون این نیست که خود قانون را که مورد تهاجم قرار گرفته کنار بگذاریم. قانون در ذات خودش مترقی بود؛ از آن قیام سی‌تیر قانون ملی شدن نفت و همه‌پرسی ۱۴ و ۱۹ مرداد سال ۱۳۳۲ و قیام ۱۵ خرداد درمی‌آمد

اگر مردم هوشیار بودند و دانش قانونی داشتند و علمای ما قانون اساسی مشروطه را تا یکی - دو ماه پیش از انقلاب رد نکرده بودند و می‌فهمیدند این قانون ظرفیت‌هایی دارد، به این قانون استناد می‌کردند که به موجب فلان اصل قانون، مردم قیام کرده‌اند و به موجب رأی مردم، حکومت مثلاً به شخص آیت‌الله خمینی واگذار می‌گردد. این کار هزینه‌های اجتماعی ما را بسیار کم می‌کرد

نقصی رسیده باشیم. به هر حال تجربیات بعدی روی جمع‌بندی ما اثر می‌گذارد. پیش از اعدام بنیانگذاران، ما در زندان اوین - همان طور که در جلد دوم خاطراتم، آنها که رفتند آمده - دائم با هم ارتباط داشتیم و خط بچه‌ها این بود که به گونه‌ای رفتار کنند که اعدام نشوند. اول هم قرار نبود که حتماً اعدام شوند. اما پس از نوشتن نامه مسعود رجوی به بچه‌های زندان‌های دیگر و لو رفتن آن، ساواک متوجه شد که خط ما این است که اعدام نشویم و بمائیم. بنابراین ما داشتیم کار کارشناسی می‌کردیم و خط بچه‌ها بقای رزمنده بود. به خصوص بعد از این که آقای محمد محمدی گرگانی زیر شکنجه مقاومت کرده بود و از طریق او کسی لو نرفته بود، محمداً قافا خیلی امیدوار شده بود. همزمان روحانیت مبارز هم از جنبش مسلحانه حمایت کرده بود و محمداً قافا می‌گفت که ما باید بگذاریم روحانیت گام‌های بعدی را هم بردارد. اگر راهی برای انعطاف بود به گونه‌ای که اصل مبارزه ضربه نبیند، حتماً این کار را می‌کردیم. همان طور که در خاطراتم آمده ساواک سه شرط گذاشته بود که ما اصلاً حاضر به کوتاه آمدن جلوی آن نبودیم و واقعاً جای کوتاه آمدن هم نداشت، یا باید مبارزه مسلحانه را رد می‌کردیم و آن را مرادف با خرابکاری می‌دانستیم، یا باید می‌پذیرفتیم که مارکسیست‌ها دشمن اسلام‌اند و شرط سوم را هم به خاطر ندارم. اگر هر کدام از اینها را می‌پذیرفتیم انسجام درونی‌مان از بین می‌رفت. بنابراین بچه‌ها سعی داشتند انعطافی نشان دهند به طوری که ارزش‌ها حفظ بشود و بچه‌ها هم بمانند.

■ **انعطاف در راهبرد یا در تاکتیک؟**

□ انعطاف در تاکتیک. همان طور که گفتم من بعدها به این نتیجه رسیدم که یک مرز ظریفی در این میان وجود دارد که ما متوجه آن نشده

بودیم. سال‌های ۳۹ تا ۴۲ آزادی‌های سیاسی بسط پیدا کرده بود و در پرتو این آزادی‌های قانونی جبهه‌ملی و نهضت‌آزادی شکل گرفتند انجمن‌های اسلامی شکل گرفت و تظاهرات جلالیه با صد هزار نفر در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ شکل گرفت. بین نهضت آزادی، جبهه‌ملی، استادان دانشگاه و روحانیون بزرگ اتحادی به وجود آمده بود و این اتحاد به قیام دموکراتیک ۱۵ خرداد منجر شد. حتی ارزش آن اتحاد بالاتر از آن قیام بود. قیام را رژیم به یک شورش کور تبدیل کرد که بتواند سرکوب هم بکند. بعد از محکومیت سران نهضت‌آزادی این زمزمه بر سر زبان‌ها افتاد که دیگر حرکت قانونی میسر نیست.

■ **آیا فعالیت مخفی هم می‌تواند یک حرکت قانونی باشد؟**

□ بله، یک حرکت قانونی می‌تواند مخفی هم باشد. تأکید می‌کنم یک مرز بسیار ظریفی هست که اگر آن سه سال ۳۹ تا ۴۲ دوران گسترش آزادی‌ها بود، از آن به بعد باید مبارزه خود را متوجه موانع بسط آزادی‌ها می‌کردیم. این موانع مشخصاً ساواکه ضداطلاعات ارتش و دربار بودند که اتکای همه آنها به ارتش وابسته بود. ما باید مبارزه را در این چارچوب سامان می‌دادیم و می‌گفتیم شما دارید غیرقانونی سرکوب می‌کنید ما هم داریم قانونی دفاع می‌کنیم، و سنگر قانون اساسی مشروطه را به راحتی از دست نمی‌دادیم. به یاد دارم که ما حتی در اطلاعیه‌های سیاسی - نظامی‌مان اعلام می‌کردیم که "چون یکی از ما را زیر شکنجه شهید کردند ما فلان عملیات را کردیم." مبارزه مسلحانه یک حالت دفاعی برای ما داشت. بنابراین ما بن بست قانونی نداشتیم و با آن قانون اساسی می‌توانستیم کارمان را ادامه بدهیم. ولی آن موانعی که برشمردم نمی‌گذاشتند ما فعالیت قانونی بکنیم.

■ **مجاهدین در دفاعیات خود در دادگاه نظامی بیشتر به دو چیز تأکید می‌کردند، یکی مظاهر استعماری و استعماری امریکا و انگلیس و دیگری اعمال وحشیانه ساواک، و به طور مستقیم به نفی رژیم شاهنشاهی و نفی قانون اساسی اشاره نمی‌کردند.**

ملاحظه کنید که داشتید پروسه قانونی را طی می‌کردید ولی رژیم مانع بود و حتی تحمل تکثیر یک جزوه یا اعلامیه را هم نداشت. پس در واقع شما شعار نفی قانون اساسی شاهنشاهی را به طور مشخص اعلام نکرده بودید.

□ بله، خود مهندس بازرگان هم در طی دادگاه یا پس از آن چنین چیزی را اعلام نکرده بود. اما ما برداشت درستی از این جمله ایشان که "مبارزه قانونی دورانش به سر رسیده" نکرده‌ایم، انگار که قانون عیب دارد و ما خیلی زود دست از قانون برداشتیم. ما با این که در سال‌های ۴۲ - ۱۳۳۹ در حوزه‌های جبهه‌ملی و نهضت‌آزادی روی قانون کار می‌کردیم و مواد آن را آموزش می‌دادیم، اما بعد از ۱۵ خرداد دیگر یک نفر قانون را مطالعه نکرد که ببیند چه ظرفیت‌هایی دارد.

■ **حرکت قانونی یعنی این که اگر به شما ظلمی شد با مراجعه به نهادهای نظام موجود قادر باشید این ظلم را مرتفع کنید. آیا نظام چنین ظرفیتی داشت و ظلمی را مرتفع می‌کرد؟ علاوه بر این، آیا یک سازمان با مشی مسلحانه، در نظامی که قانون اساسی دارد و شما آن قانون را قبول دارید جایگاهی دارد و آیا در این قانون این نحوه از مبارزه پیش‌بینی شده که بشود اسم این کار را حرکت قانونی گذاشت؟**

□ نه، ولی چون آنها از قانون عدول کردند ما می‌توانستیم بگوییم چون شما به قانون خودتان عمل نمی‌کنید و سرکوب می‌کنید، ما برای حفظ جانمان - که یک امر طبیعی است -

تأکید می‌کنم یک مرز بسیار ظریفی هست که اگر آن سه سال ۳۹ تا ۴۲ دوران گسترش آزادی‌ها بود، از آن به بعد باید مبارزه خود را متوجه موانع بسط آزادی‌ها می‌کردیم. این موانع مشخصاً ساواک، ضداطلاعات ارتش و دربار بودند که اتکای همه آنها به ارتش وابسته بود بنابراین ما بن بست قانونی نداشتیم و با آن قانون اساسی می‌توانستیم کارمان را ادامه بدهیم. ولی آن موانعی که برشمردم نمی‌گذاشتند ما فعالیت قانونی بکنیم

ما با این که در سال‌های ۳۹-۴۲ در حوزه‌های جبهه‌ملی و نهضت‌آزادی روی قانون کار می‌کردیم و مواد آن را آموزش می‌دادیم، اما بعد از ۱۵ خرداد دیگر یک نفر قانون را مطالعه نکرد که ببیند چه ظرفیت‌هایی دارد

هیچ کدام از علما هم قانون را رد نکرده بودند و هیچ کس یا جریانی هم بیانیه یا مانیفستی رسمی مبنی بر پایان یافتن دوره قانون اساسی مشروطیت نداده بود. تا یکی دو ماه پیش از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز نشنیده ایم کسی از علما قانون اساسی انقلاب مشروطیت را رسماً رد کرده باشد. یک نکته مهم دیگر این که ما با حذف قانون اساسی از معادلات، دیگر قادر نبودیم نیروهای بینابینی را جذب کنیم و یا در بین نهادهای نظام تضاد ایجاد کنیم

به سازماندهی دفاعی روآورده ایم. **■ خوب اول باید ثابت می کردید که آنها غاصب قانون اند و به واقع قانون را زیر پا گذاشته اند و آن را قبول ندارند.**

□ با توجه به دادگاه سران نهضت آزادی و سرکوب ۱۵ خرداد مشخص بود که کار آنها غیرقانونی بود و ما از ابتدا گفتیم که این رژیم غیرقانونی است. حرف من این است که باید با همین شعار یعنی "غیرقانونی بودن رژیم" جلو می رفتیم. منتها ما قانون را از معادلات حذف کردیم، در حالی که هنوز ظرفیت های قانون ناشناخته مانده بود. علاوه بر این، هیچ کدام از علما هم قانون را رد نکرده بودند و هیچ کس یا جریانی هم بیانیه یا مانیفستی رسمی مبنی بر پایان یافتن دوره قانون اساسی مشروطیت نداده بود. تا یکی دو ماه پیش از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز نشنیده ایم کسی از علما قانون اساسی انقلاب مشروطیت را رسماً رد کرده باشد. یک نکته مهم دیگر این که ما با حذف قانون اساسی از معادلات، دیگر قادر نبودیم نیروهای بینابینی را جذب کنیم و یا در بین نهادهای نظام تضاد ایجاد کنیم. مثلاً عده ای بودند که رژیم سلطنتی را قبول نداشتند ولی مبارزه مسلحانه را هم قبول نداشتند، اگر ما یک شعار قانونی داشتیم می توانستیم چنین نیروهایی را با خود همراه کنیم.

**■ فکر نمی کنید رژیم آن قدر افول کرده بود که شما حتی اگر شعار شفاف دفاع از قانون اساسی را هم می دادید باز هم تحمل نمی کرد.**

□ من فکر می کنم که یک دلیل سرکوب ها این بود که ما نه قانون را قبول داشتیم و نه پارلمانناریزم را، آن هم با مشی مبارزه مسلحانه. حتی تا جایی پیش رفتیم که شهید بدیع زادگان در دادگاه نظامی گفت "آقای رئیس ما را متهم می کنید به مبارزه علیه سلطنته شما هم که عکس پادشاه بالای

سرتان است، پس شما قاضی بی طرفی نیستید، بنابراین حکم ما مشخص است." اتهام ما اقدام علیه سلطنت و امنیت بود. چریک های فدایی علاوه بر این، یک جرم دیگر هم داشتند و آن هم قبول داشتن مرام اشتراکی بود. از نظر مصوبه قانونی ۱۳۱۰ مرام اشتراکی جرم بود. از سه تا پنج نفر که دور هم جمع می شدند و کار سیاسی می کردند می گفتند مقدم علیه سلطنت و امنیت. ببینید، در سال ۱۳۴۳ که برای بازپرسی به دادرسی ارتش رفته بودم در شعبه هفت به بازپرس اعتراض کردم که "چه کار غیرقانونی انجام داده ام؟" در آن زمان من به جرم فعالیت در نهضت آزادی به زندان افتاده بودم. سرهنگ بهزادی که بعدها رئیس دادرسی ارتش شد گفت: "نهضت آزادی مخالف قانون نیست ولی مخالف مصالح عالییه است!" آنها به خوبی می دانستند که همه مبارزان، سلطنت موروثی را قبول ندارند، منتها از این قانون استفاده بهینه می کنند. نیک می دانستند اگر احزاب و دسته جات در چارچوب همین قانون آزاد باشند، سلطنت سرنگون می شود. درست به این دلیل بود که اینها برای تأمین به قول خودشان "مصالح عالییه" یعنی مصالح دربار و سلطنت، قانون را دور می زدند و به قانون گریزی رو می آوردند.

**■ خوب همین موارد نشان نمی دهد که رژیم ظرفیت قانونی نداشته است؟**

□ قانون ظرفیت برای مبارزه داشت ولی سلطنت جایگاه چندانی در قانون نداشت و در مردم هم پایگاهی نداشت؛ بنابراین اجرای قانون به نفع سلطنت می انجامید. در سطح "مصالح عالییه" یعنی در سطح بالا این را می دانستند که اگر قانون اجرا شود و حرکت های قانونی شکل بگیرد، این، مساوی با سرنگونی رژیم شاهنشاهی است. تجربه حرکت مصدق و ۱۵

خرداد را هم داشتند. ولی در رده ها و سطوح پایین تر این را نمی گفتند و همه دادگاه ها ما را با توسل به قانون محکوم می کردند؛ فلان ماده قانون راجع به اشرار این را می گوید، فلان ماده در مورد مقدمین علیه سلطنت این را می گوید، در مورد مرام اشتراکی این را می گوید و... باور کنید که قانون گرایی بدین معنا در آن زمان در سطوح پایین بیشتر جاری بود. مثالی از شرایط کنونی برایتان بزنم؛ وقتی در سطوح بالای نظام خودمان از اصطلاح "برانداز قانونی" استفاده می شود و براساس آن اقداماتی هم صورت می گیرد این یعنی چه؟ یعنی این که اینها می دانند که قانون اساسی آنقدر ظرفیت مردمی دارد که بسیاری از نیروها با طی یک پروسه کاملاً قانونی می توانند فرض کنید وارد مجلس شوند و در نظام و سطوح حاکمیت جایگاهی داشته باشند و هیچ ایراد قانونی هم ندارد. متأسفانه اسم این روند را "براندازی قانونی نظام" می گذارند و اصلاً نمی گذارند که چنین پروسه ای شکل بگیرد و آن را مخالف مصلحت می دانند. ولی ما این را براندازی نمی دانیم؛ مثل روندی که در بسیاری از کشورهای اروپایی و امریکایی طی می شود و یک حزب می رود و یک حزب دیگر می آید و برای مدتی اداره مملکت را به دست می گیرد و هیچ اتفاقی هم نمی افتد. منتها در اینجا بعضی ها این را در پروسه "حق و باطل" می برند و "براندازی قانونی" را مطرح می کنند، و تمام تلاش خود را می کنند تا به تعبیر آنها قدرت و یا بخشی از قدرت دست "باطل" نیفتد. غافل از این که انتخابات، الزاماً حق و باطل را مشخص نمی کند.

**■ برانداز نظام که نیستند. برانداز نظام کسی است که نه قانون اساسی را قبول دارد و نه به آن التزام دارد. کسی که التزام به قانون دارد، نمی تواند برانداز نظام باشد.**

□ نظام نه، ولی ممکن است یک اصل از قانون یا یک جناحی از حاکمیت را قبول نداشته باشند. از این رو می‌ترسند که طبق قانون اساسی، رفراندوم قانونی بشود و یا خبرگان قانون اساسی برای تجدیدنظر در قانون تشکیل بشود و مثلاً در اصولی از قانون اساسی تجدیدنظر بشود. ویژگی جامعه ما مثل انگلستان نیست که هر حزبی می‌آید به ملکه وفادار است، هر چند این احزاب رقیب و یا مخالف یکدیگر هم باشند به ملکه وفادارند. در ایران مناسبات این‌طور نیست و برای مثال چون اصل ولایت فقیه به گونه‌ای زودرس در قانون اساسی سال ۵۸ گنجانده شد و بعد هم در سال ۶۸ خیلی سریع در آن بازنگری شد و به شکل خاصی مطرح شد، این ترس وجود دارد که فرضاً اگر جریان دیگری حاکم بشود در این اصل تجدیدنظر بکند.

■ **التزام که بالاتر از اعتقاد است؟**  
التزام سازوکارهای خاص خودش را می‌طلبد. وقتی جریانی می‌پذیرد که به قانون التزام دارد و وارد عرصه دموکراتیک می‌شود، دیگر نباید از او ترسید.

□ بله، التزام به این قانون اساسی دارند ولی همین قانون اساسی هم در ذات خودش عناصری دارد که به استناد آن می‌شود رفراندوم کنند و با تکامل ملت قانون هم متحول بشود. این را در سطوح بالای نظام به خوبی می‌دانند. مثل قانون اساسی مشروطیت که عنصری در خودش داشت که سلطنت هم و امدار آرای مردم بود.

■ **شما در سرمقاله شماره ۲۵ گفته‌اید که در زمان شاه مبارزه پارلمانتاریستی را قبول نداشتید و این را به عنوان یک نقطه ضعف در سیر مبارزاتی خود مطرح کرده‌اید. اصلاً در آن زمان چیزی به عنوان مبارزه پارلمانتاریستی مطرح نبود تا کسی به عنوان یک شیوه مبارزاتی جدی برای رسیدن مطالبات مردم**

به آن نگاه کند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ ما دیگر مجلسی به آن معنا نداشتیم و رقابتی در صحنه انتخابات مطرح نبود. منظور شما از مبارزه پارلمانتاریستی در آن زمان چیست؟

□ ببینید! ما در آن موقع همه کسانی را که وارد پارلمان می‌شدند، نماینده شاه و وابسته و مرتجع می‌دانستیم. این حرف ما از جهتی درست بود اما اگر ما شعار "انتخابات آزاد" و "روابط سالم" و "پارلمان مردمی" را می‌دادیم و پیگیری می‌کردیم و از رادیکالیسم خود می‌کاستیم، می‌توانستیم به مبارزه پارلمانتاریستی معنا ببخشیم. در واقع با این کار از اصول و ارزش‌های خود هم کوتاه نیامده بودیم. ما این را درک نمی‌کردیم که چرا پارلمانتاریزم را نفی می‌کردند شاید ما نفی مبارزات پارلمانتاریستی را از جریان‌های چپ و مارکسیستی به عاریت گرفته بودیم بدون این‌که روی معنای آن تأمل کنیم. پارلمانتاریزم یعنی دموکراسی نمایندگی یعنی هرکسی در یک انتخابات سالم و آزاد رای می‌آورد و به مجلس می‌رود، می‌تواند مطالبات مردم را در پارلمان پیگیری کند؛ همان کاری که مصدق کرد. البته علاوه بر فضایی که از نیروهای مارکسیستی به ما رسیده بود آقایان میلانی و شریعتمداری هم بعد از ۱۵ خرداد انتخابات را تحریم کردند و در اجرایی کردن آن تحریم، خود من هم نقش داشتم. یعنی دیگر هیچ‌کس در انتخابات شرکت نکرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم یاران مصدق در انتخابات شرکت نکردند، البته اللهیار صالح یک‌بار در سال ۱۳۴۰ شرکت کرد.

■ **به نظر شما امکان داشت به‌طور جدی شعار مبارزه پارلمانتاریستی را دنبال کرد؟ آیا شاه و نهادهای رژیم و ساواک ظرفیت این کار را داشتند؟ به نظر می‌رسد شما که به مشی مسلحانه رسیده بودید همه این جزئیات را موشکافی کرده بودید و**

به این رسیده بودید که دیگر چنین ظرفیتی وجود ندارد و امکان ندارد که رژیم شاه اجازه چنین فعالیتی را بدهد؟

□ این امر نباید مشروط به اجازه آنها می‌شد. ایراد به خود ما بود که پارلمانتاریزم را به شدت نفی می‌کردیم، در حالی که باید این را به عنوان ابزار فشار در همه جا استفاده می‌کردیم و به آنها می‌گفتیم پارلمان‌های شما، قلابی و فرمایشی و غیرقانونی است، ما پارلمان‌های مردمی و واقعی و قانونی را قبول داریم. ما حتی شعارش را هم نمی‌دادیم!

■ **اما به نظر می‌رسد مجاهدین خلق اگر ضربه‌ای خوردند، بیشتر از همین مشی مسلحانه و عملگرایی‌شان بود تا از شعاری که مطرح می‌کردند، اما شما همچنان روی نوع شعار بحث می‌کنید؟ شاید آن رویکرد پراتیک و عمل‌گرایی که در مجاهدین خلق بود بیشتر به آنها ضربه زد تا شعار نفی رژیم شاهنشاهی. اگر مبارزه مسلحانه را این قدر گسترش نمی‌دادند، شاید کمتر ضربه می‌خوردند.**

□ رژیم بیشتر از انسجام و کار مکتبی عمیق و تشکیلاتی وحشت داشت، و مبارزه مسلحانه جو و روح زمانه بود و متأثر از انقلابات کوبا، یمن، ویتنام و الجزایر. حتی مهندس بازرگان در شهریور ۱۳۴۲ و حتی پیش از شروع محاکمات، هنگام آزادی حنیف‌نژاد از زندان با دست به او اشاره کرد که این بار دیگر با اسلحه بیا.

■ **من هم می‌گویم اگر بچه‌ها سرکوب و اعدام شدند، به خاطر مبارزه مسلحانه یعنی جو زمانه بود، نه به خاطر این‌که شما شعار قانون اساسی نمی‌دادید، یا شعار مرگ سلطنت موروثی را می‌دادید.**

□ اصلاً توده‌ای شدن ما به علت مشی مسلحانه ما بود. مردم وقتی فهمیدند که ما مبارزه مسلحانه می‌کنیم و یک چتر دفاعی برای آنان

### وقتی در سطوح بالای نظام

خودمان از اصطلاح "برانداز

قانونی" استفاده می‌شود و

بر اساس آن اقداماتی هم صورت

می‌گیرد این یعنی چه؟ یعنی

این‌که اینها می‌دانند که

قانون اساسی آنقدر ظرفیت

مردمی دارد که بسیاری از نیروها

با طی یک پروسه کاملاً قانونی

می‌توانند فرض کنید وارد

مجلس شوند و در نظام و سطوح

حاکمیت جایگاهی داشته باشند

و هیچ ایراد قانونی هم ندارد.

متأسفانه اسم این روند را

"براندازی قانونی نظام"

می‌گذارند و اصلاً نمی‌گذارند

که چنین پروسه‌ای شکل بگیرد و

آن را مخالف مصلحت می‌دانند



ما در آن موقع همه کسانی را که وارد پارلمان می شدند، نماینده شاه و وابسته و مرتجع می دانستیم. این حرف ما از جهتی درست بود اما اگر ما شعار انتخابات آزاد و روابط سالم و پارلمان مردمی را می دادیم و پیگیری می کردیم و از رادیکالیزم خود می کاستیم، می توانستیم به مبارزه پارلمنتاریستی معنا بخشیم



اگر ما در کادر قانون با اینها برخورد می کردیم - هر چند بالایی هایشان می فهمیدند که قانون اساسی به زیان آنهاست ولی بدنه نظام متوجه این امر نبود - ما می توانستیم هم نیروهای بینابینی را جذب کنیم و هم شکاف های بیشتری در بدنه رژیم و ساواک ایجاد نماییم و این باعث می شد که حداقل بدنه نظام در کادر قانون با ما برخورد می کرد و در کادر قانون هم از حقوق ما دفاع می کرد



درست کرده ایم و حاضریم در این راه جانبازی کنیم، به ما پیوستند؛ درست است فشار رژیم به این دلیل هم بود، اما به دلیل نفی قانون اساسی و رژیم شاهنشاهی هم بود. اگر ما در کادر قانون با اینها برخورد می کردیم - هر چند بالایی هایشان می فهمیدند که قانون اساسی به زیان آنهاست ولی بدنه نظام متوجه این امر نبود - ما می توانستیم هم نیروهای بینابینی را جذب کنیم و هم شکاف های بیشتری در بدنه رژیم و ساواک ایجاد نماییم و این باعث می شد که حداقل بدنه نظام در کادر قانون با ما برخورد می کرد و در کادر قانون هم از حقوق ما دفاع می کرد. ما باید می گفتیم تا زمانی که شما غیرقانونی عمل می کنید و سرکوب می کنید، ما هم دست به اسلحه می بریم. روسای ساواک در سال ۱۳۵۱ به مهندس بازرگان گفتند که جلوی مجاهدین موضع آشکار بگیر. ایشان این کار را نکرد و گفت "شما کارهای غیرقانونی کرده اید اینها هم دست به اسلحه برده اند، من هم نمی توانم جلوی اینها را بگیرم، اگر شما به قانون بازگشت کنید، اینها هم دست از اسلحه برمی دارند" رژیم در سال ۱۳۵۶ متوجه شد که باید به قانون برگردد که دیگر خیلی دیر شده بود. شاه هم می دانست اگر به قانون برگردد چند روزی بیشتر دوام ندارد. پتانسیل مردم را هم در زمان مصدق دیده بود؛ مهندس سبحانی نقل قول می کرد که شاه از مردم متنفر شده بود که چرا در رفراندوم مورد نظر مصدق شرکت نموده و او را بیرون کردند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم گفت که خودم دانشگاه درست می کنم و کادرهایی تربیت می کنم که به من وفادار باشند. وقتی دید که تحصیل کرده های دوران خودش هم به او وفادار نماندند، فهمید که دیگر جایی برای ماندن ندارد.

این سخن مهندس بازرگان که می گوید "ما آخرین گروهی هستیم

که داریم از قانون دفاع می کنیم" شاید با این جمع بندی بوده که نهادهای رژیم آن قدر با فساد آمیخته شده اند که این نهادها از قانون کاملاً جدا شده اند و قانون دیگر نمی تواند اینجا کار کرده داشته باشد. بنابراین به این نتیجه می رسد که آن مشی ای که تا آن زمان خودش دنبال می کرد؛ که شاید بشود با همان مبارزات قانونی درون آن رژیم اصلاحاتی انجام داد، دیگر پاسخگو نیست. یعنی پرونده آن نوع از مبارزه را در ذهن خودش کاملاً بسته می بیند و به این می رسد که این رژیم باید براندازی بشود و آن قدر با فساد آمیخته و عجین شده که دیگر هیچ قانونی نمی تواند آن را اصلاح کند و با این جمع بندی است که پیش از دادگاه به مرحوم حنیف نژاد اشاره می کند وقت آن رسیده که دست به اسلحه ببرد.

مهندس بازرگان در سال ۱۳۵۱ به ثابتی (از سران ساواک) گفته بود که شما دست از بی قانونی بردارید اینها هم دست از اسلحه برمی دارند و به قانون برمی گردند. حتی سال های ۱۳۵۶، ۱۳۵۷ هم ایشان می گفت شورای سلطنتی تشکیل بشود و سیر قانونی طی بشود. اینها نشان می دهد که ایشان همواره به کارکرد قانون توجه داشته است.

وقتی رژیم این قدر با فساد عجین شده بود چه طور توانستید از او بخواهید که قانون را رعایت کند؟ همان طور که گفتم ما باید با موانع قانون مبارزه می کردیم نه این که شعار نفی یک قانون مترقی مبتنی بر آرای مردم را می دادیم. حالا هم وقتی موانعی بر سر راه اصلاحات هست باید با موانع برخورد کرد. گیر ما این است که تا ممانعی بر سر راه اصلاحات سبز می شود، به جای این که ببینیم این موانع چیست و چرا و چگونه پیدا شده، فوراً سراغ قانون می رویم و می گوئیم قانون عیب دارد

و به جای این که با موانع برخورد کنیم، در بدو امر مشکل را قانون می بینیم. من هم در گذشته و هم در حال به این نحوه نگرش ایراد دارم، ما نباید آنقدر شیفته ضدیت ها بشویم که راه و هدف های ایجابی خودمان را فراموش کنیم. این بینش می تواند در مقطع کنونی نیز پاسخگویی نیاز جامعه ما باشد.

خوب شما همه توانتان را گذاشته بودید برای رفع همین موانع و نهادهایی که خودشان را به قانون تحمیل می کردند، ولی آن طرف قضیه که قانون پشتش بود به محاق رفت. مگر غیر از این بود؟

درست است، دقیقاً نیت ما همین بود. اما از آن طرف، هم شعارمان نامحدود بود و هم مقاومتان و همین امر ضربه پذیری ما را بیشتر کرده بود. اما دو عامل باعث شد که پیروزی های چشمگیری داشته باشیم و نهایتاً رژیم شاه سقوط کند: یکی خون پاک بچه ها بود که هیچ گونه وابستگی به هیچ چیز نداشتند. در پاکی خون بچه ها، ساواک هم شکی نداشت. ساواکی ها به ما می گفتند که شما نه اعتیاد دارید، نه اهل سیگار و الکل هستید، هیچ فساد اخلاقی دیگری هم ندارید، مسلمان هم هستید، دوست داریم بچه هایمان مثل شما باشند ولی تنها ایرادتان این است که افراطی هستید. عامل دیگر هم فساد بی حد و اندازه رژیم و نهادهای آن بود که حتی ما هم فساد و وابستگی آنها را تا این حد ارزیابی نکرده بودیم. در سال ۱۳۵۶ سربازجوی ساواک در زنان در یک سیر عقب نشینی اعلام کرد که هر کتابی را می توانید بخوانید - حتی تضاد ماتو را - ولی اسلحه در کار نباشد. بعد هم کارتر در سال ۱۳۵۷ حقوق بشر را مطرح کرد و می دانیم که پیش از سقوط رژیم شاه همه زندانیان سیاسی آزاد شده بودند؛ ابتدا ساواک به عنوان ارگان امپریالیسم در برابر مقاومت ها عقب نشینی کرد و

اصطلاحاً "برید" بعد هم کارتر حقوق بشر را مطرح کرد. اما متأسفانه قبل از آن کلی از کادرهایمان از دست رفته بودند. اگر انعطاف بیشتری به خرج داده بودیم و "بقای رزمنده" را بیشتر در نظر می‌گرفتیم - که البته بچه‌ها تلاش کردند تا آن اعدام‌ها عملی نشود - شاید بسیاری از آن کادرها را که دیگر جایگزینی هم برای آنها نداشتیم، از کف نداده بودیم.

اگر ما می‌توانستیم همه پیروزی‌هایمان را از سنگر قانون به دست بیاوریم - مثل مواردی که در آغاز گفت‌وگو به آنها اشاره کردم - چند حسن داشت: نخست آن که نیروهای بنیابینی را جذب می‌کرد، دوم باعث انسجام بیشتر خودمان می‌شد و سوم آن که در میان جناح‌های مختلف رژیم، تضاد می‌افتاد.

من در خاطراتم گفته‌ام وقتی زمزمه تغییر ایدئولوژی بلند شد با توجه به خصلت‌هایی که از شهرام سراغ داشتیم، به بهرام می‌گفتم که شهرام ذاتاً آدم عاقبت‌طلبی است و مبارزه مسلحانه برایش گران تمام می‌شود. از آنجا زمزمه تغییر ایدئولوژی را سر می‌دهد که از دل مارکسیسم مبارزه مسلحانه نتیجه‌گیری نمی‌شد. اگر کسی مارکسیست فلسفی باشد و عمیقاً مارکسیسم را فهمیده باشد، می‌داند که اصلاً از آن - در آن شرایط - مبارزه مسلحانه در نمی‌آید. حتی بیژن جزئی می‌گفت که "قلبی‌ها تابع مذهبی‌ها شده‌اند و مبارزه مسلحانه شعار خورده بورژوازی چپ و بورژوازی ملی است." بنابراین من فکر می‌کنم حتی تغییر ایدئولوژی هم هزینه‌ای بود که به خاطر رادیکالیسمی که بر ما حاکم بود پرداخت کردیم؛ زیرا آن رادیکالیسم آدم‌هایی مثل شهرام را از دستیابی به شعار نامحدودمان مأیوس کرده بود و چون جرأت ابراز آن و نفی مبارزه مسلحانه را نداشت، شعار تغییر ایدئولوژی را داد تا توسط آن و

درنهایت مبارزه مسلحانه را رد کند، چنانچه این کار را کرد.

■ جمله‌ای در دفاعیات شهید علی میهن‌دوست هست که می‌گوید "ملت ما تمام راه‌های مسالمت‌جویانه را آزمایش کرد و وقتی به ندای حرکت او برای اصلاح، با توپ و تفنگ پاسخ داده می‌شود، ناچار است که دست به سلاح ببرد و حق خود را با زور بگیرد." بنابراین، برخورد با رژیمی که هیچ جناحی در آن برای دفاع از حقوق قانونی این ملت کوچک‌ترین حرکتی نمی‌کرد، متفاوت است با نظامی که در آن یک جناح و یا طیف در حاکمیت حاضر است از حقوق ملت و قانون اساسی دفاع کند و در مقابل جناح سرکوبگر بایستد. در اینجا می‌شود گفت با ظرفیت‌های بسیاری که در قانون وجود دارد، از حقوق ملت می‌توان در یک پروسه آرام و تدریجی و کاملاً قانونی دفاع کرد. اما به نظر شما آیا قانون در آن مقطع اصلاً زنده بود و حیات داشت که بشود از آن دفاع کرد؟ از یک موجود زنده می‌شود دفاع کرد نه از یک موجودی که دفنش کرده‌اند.

□ قانون ظرفیتش را داشت، ولی مناسبات در کنار قانون فضا را تنگ کرده بود. موانع را با قانون اشتباه نکنید. در همان شرایط هم هنوز تا حدودی فعالیت‌های حسینیه ارشاد ادامه داشت - آن موقعی که اسمی از شاه برده نمی‌شد - انجمن اسلامی مهندسین هر سال مراسم می‌گرفت. حتی بعضی‌ها به شاه فحش می‌دادند ولی کاری با آنها نداشتند. اما روی کسانی که کار حساب‌شده تشکیلاتی و آرام می‌کردند، حساس بودند. حنیف‌نژاد معتقد بود که مردم به درجه بالایی از رشد و آگاهی رسیده‌اند و می‌دانند که این رژیم، رژیم معاویه و یزید است و ستمگر است. باید روی دانش استراتژیکی و دانش تشکیلاتی کار کرد. با این استدلال موفق شد دویست کادر در

شرایط خفقان تربیت کند، رژیم روی این چیزها حساسیت بسیار داشت.

■ شما در سر مقاله گفته‌اید، مشی ما بیش از حد متعارف و توان تاریخی جامعه، رادیکال بود. همچنین گفته‌اید که مردم در پرتو تشکل مجاهدین و دیگر تشکل‌ها احساس می‌کردند یک چتر دفاعی دارند. شاید مکانیزم تعدیل مشی رادیکال مجاهدین را دکتر شریعتی انجام داد. یعنی ارتباط بین جبهه و پشت جبهه برقرار می‌کرد و این توان را به وجود می‌آورد که مردم به مبارزه مسلحانه بپیوندند و رادیکالیسم حرکت شما را تعدیل می‌کرد.

□ بله، حرکت از حسینیه ارشاد به سوی سازمان بود. بسیاری از بچه‌های حسینیه ارشاد جذب سازمان شدند و ما این را یک تقسیم‌کار می‌دانستیم، به این صورت که شریعتی دارد با آموزش‌های دیالکتیکی خودش دگماتیسم بچه‌های سنتی را می‌شکند و آنگاه ما آنها را عضوگیری می‌کنیم. یعنی حسینیه ارشاد بخشی از کار آموزشی ما را انجام می‌داد. شاید بتوان گفت بعد از اعضای حجّتی، درصد بالایی عضوگیری ما از آموزش دیدگان دکتر شریعتی بودند. اگر بچه‌ها به نیاز کار استراتژیک و تشکیلاتی نرسیده بودند در همان حسینیه ارشاد می‌ماندند. اما آنها دنبال یک سازمانی می‌گشتند که کار بنیادی بکنند. به قول شریعتی یک حرف داریم که حرف می‌آورد و یک حرف داریم که عمل می‌آورد. حرف‌های شریعتی در تداوم به عمل نیاز داشت و همین نیاز بود که بچه‌ها را از حسینیه ارشاد به سمت سازمان می‌کشاند.

■ یعنی خودش نمی‌توانست به مثابه یک رهبر تشکیلات عمل کند و بچه‌ها را روانه یک تشکیلات برتر می‌کرد؟

□ فکر می‌کنم این گونه بود، برای این که نزدیک‌ترین دوستان شریعتی مثل حسن و محبوبه و...

◆ اگر ما می‌توانستیم همه پیروزی‌هایمان را از سنگر قانون به دست بیاوریم چند حسن داشت: نخست آن که نیروهای بنیابینی را جذب می‌کرد، دوم باعث انسجام بیشتر خودمان می‌شد و سوم آن که در میان جناح‌های مختلف رژیم، تضاد می‌افتاد.

◆ ما باید با موانع قانون مبارزه می‌کردیم نه این که شعار نفی یک قانون مترقی مبتنی بر آرای مردم را می‌دادیم. حالا هم وقتی موانعی بر سر راه اصلاحات هست باید با موانع برخورد کرد. گیر ما این است که تا مانعی بر سر راه

اصلاحات سبز می‌شود، به جای این که ببینیم این موانع چیست و چرا و چگونه پیدا شده، فوراً سراغ قانون می‌رویم و می‌گوییم قانون عیب دارد و به جای این که با موانع برخورد کنیم، در بدو امر مشکل را قانون می‌بینیم



سازمان شدند.

■ شما از این بحث و ضرورت قانون‌گرایی در آن مقطع، چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیرید؟ چه دستاورد تاریخی برای ما دارد؟ اکنون کسانی هستند که می‌گویند ما قانون اساسی را قبول داریم و به آن التزام هم داریم، اما متأسفانه اراده‌هایی خود را بر قانون تحمیل می‌کنند و نمی‌گذارند که قانون عملی شود. چگونه باید با این روند برخورد شود؟

□ ببینید، روح تحلیل من این است که هر شیوه و تاکتیکی از مبارزه را انتخاب کنیم، اگر حول محور قانون اساسی - که دستاورد بزرگ مبارزات تاریخ معاصر ملت ایران است - باشد، یقیناً هزینه کمتری خواهد داشت. راهی غیر از این، هزینه‌های اجتماعی زیادتری می‌طلبد. روش پیگیرانه و تدریجی شعارهای اصلاح‌طلبانه گزینه برتر پیش روی ماست، آن هم برای بازگشت به روح قانون اساسی دستاورد ملت ایران. ما تاکنون هزینه‌های اجتماعی هنگفتی پرداخته‌ایم و با گوشت و پوست و استخوان آن را لمس می‌کنیم، نگذاریم که این هزینه‌ها بار دیگر پرداخت شود.

نظر من این است که بسیاری از اینها با عملکرد منفی خودشان، خودافشایی می‌کنند. تا دیروز ملت، روحانیت را معلم اخلاق خود می‌دانسته ولی اکنون پرسش‌های فراوانی پیرامون اندیشه و عملکرد آنها دارد. یا مثلاً عملکرد شورای نگهبان در انتخابات مجلس پیش از هر چیز و هرکس به زبان خودشان و دیدگاه‌هایشان تمام شد. بنابراین در سیر یک مبارزه قانونی موانع اصلاحات افشا می‌شوند. این خودش آگاهی‌بخش است و اصلاً نیازی هم به آنتاگونیسم و یا مبارزه مسلحانه نیست. اکنون توده‌های مردم یک هویت کمی و کیفی شده‌اند و اصلاً قابل قیاس با سال‌های پیش از انقلاب نیستند. همین‌طور در سطح منطقه و جهان آمریکا با ۵۰۰ میلیارد

دلار بودجه نظامی و ۳۷ میلیارد دلار بودجه امنیتی به عراق حمله می‌کند. همه فکر می‌کردند که به سرعت مسئله عراق را فیصله می‌دهد و بعد مثلاً می‌آید سراغ ایران، ولی آمریکا آبر قدرت افکار عمومی را نادیده گرفت. جورج سوروس در کتاب "زوبای سلطه امریکایی" می‌گوید که یک سوم مردم انگلیس قویاً می‌گویند که بوش خطرناک‌تر از صدام است. تا وقتی که این هویت کمی و کیفی توده‌ها در منطقه، در دنیا و در ایران هست، چه نیازی به پرداخت هزینه‌های دیگر هست؟ بنابراین در چنین شرایطی - همان‌طور که پیش از این هم گفتیم - نه انفعال را به صلاح می‌دانیم و نه اسلحه را.

■ اما این افشاگری‌ها و مشخص شدن موانع قانون و اصلاحات چه ضمانت اجرایی دارد؟ مطالبات مردمی بالا رفته و مردم صرفاً به گزارش تحقیق و تفحص و مانند اینها قانع نیستند، می‌گویند این تنها یک افشاگری است و فایده‌ای ندارد، پشت آن باید اجرا و عمل باشد و چون مافیای قدرت و ثروت و قاچاق و... تسلیم روند قانونی نمی‌شوند، شاید نتیجه آن یا انفعال باشد یا آنتاگونیسم؟

□ اگر اصلاحات و اصلاح‌طلبان در یک سیر قانونی با لایه‌های متعادل و قانون‌گرایی از جریان‌های راست سنتی، مدرن، بورژوازی ملی و صنایع ملی و نیروهای ایثارگری که پای بندی‌هایی به آرمان‌های انقلاب و مردم دارند، پیوند بخورند، در دراز مدت این نیروی عظیم می‌تواند با مافیای سیاسی و اقتصادی هم برخورد کند. چرا ما باید در داخل زندان و فضای بازجویی و یا از موضع ضعف و زمانی که می‌خواهند ما را از قدرت حذف کنند، به فکر این پیوندهای اجتماعی بیفتیم؟

■ به دلیل ظرفیت عظیم دموکراتیکی که مردم ایران دارند، به بسیاری از

اخبار و اطلاعات آگاهی دارند؛ البته ممکن است ذهنشان پراکنده باشد و نتوانند این اخبار و اطلاعات را به هم ربط دهند و یا به‌طور سیستماتیک از آن به یک نتیجه درست برسند، اما به خوبی از وجود بنادر نامرئی، قاچاق مواد مخدر، قاچاق کالا، عوامل قتل‌های زنجیره‌ای، بوروکراسی وحشتناک اداری و ... آگاه هستند. ولی واقعاً نمی‌دانند چه باید بکنند؟

□ اساس کار حنیف‌نژاد این بود که مبارزه هم یک علم است و ما باید قوانین مبارزه اجتماعی را بشناسیم.

مردم در ۱۸ خرداد سال ۱۳۸۰ می‌دانستند که خاتمی بسیار محدودیت دارد و ممکن است با "هر نه روز یک بحران" هیچ کاری هم از او برنماید، اما به این دلیل به او رأی دادند که گفت "آینده از آن نواندیشی دینی است" و نقدهای زیادی هم به تاجر و تفکر سنگواره‌ای کرد و این یعنی نقد و درگیر شدن با بینش و گفتمان حاکم. به نظر من از سیدجمال‌الدین اسدآبادی تاکنون، برداشت‌های سنتی از دین نقد شده و حالا دارد جهش آن روند صورت می‌گیرد بنابراین باید این روند نقد ۱۵۰ ساله را در مقطع کنونی تئوریزه و مرزبندی کنیم و ظلم آشکاری را که با این بینش به ملت ایران روا می‌شود نشان دهیم و این فرصت خوبی است. هرچند ممکن است عوامل مرموزی این ظلم را روا بدارند، ولی این بینش همواره نقد شده، پشتوانه فکری آنهاست. ما نیاز به یک انقلاب استراتژیک - آن هم درون‌دینی - داریم نه مثل برخی روشنفکران که نه تنها این بینش را نقد جدی نکردند که به جهانی بینش سنتی را تکمیل و تأیید هم کردند و گفتند کار دین را به دینداران بسپارید. کار سیاست را به سیاست‌مداران. دیندارها و متخصصین دین ما چه کسانی هستند؟ همچنین گفته شد جمهوریّت از آن ما، اسلامیت از آن آنها! خوب، آنها هم با تیغ اسلامیت

شاید بتوان گفت بعد از اعضای حجتیه، درصد بالای عضوگیری ما از آموزش دیدگان دکتر شریعتی بودند. اگر بچه‌ها به نیاز کار استراتژیک و تشکیلاتی نرسیده بودند در همان حسینیه ارشاد می‌ماندند. اما آنها دنبال یک سازمانی می‌گشتند که کار بنیادی بکنند. به قول شریعتی یک حرف داریم که حرف می‌آورد و یک حرف داریم که عمل می‌آورد. حرف‌های شریعتی در تداوم به عمل نیاز داشت و همین نیاز بود که بچه‌ها را از حسینیه ارشاد به سمت سازمان می‌کشاند

روح تحلیل من این است که هر شیوه و تاکتیکی از مبارزه را انتخاب کنیم، اگر حول محور قانون اساسی - که دستاورد بزرگ مبارزات تاریخ معاصر ملت ایران است - باشد، یقیناً هزینه کمتری خواهد داشت. راهی غیر از این، هزینه‌های اجتماعی زیادتری می‌طلبد

همه را حذف کردند! متأسفانه این گروه از روشنفکران ما تلاش ۱۵۰ سال مبارزات نواندیشی دینی را نادیده گرفتند؛ بنابراین ما باید به ضربه‌پذیری ذاتی اصلاح‌طلبان توجه کنیم.

■ شما گفتید که مبارزه یک علم است که باید آن را شناخت و گفتید که در آن مقطع قانون مبارزه را از دیالکتیک درآوردند. در رسیدن به این علم و شناخت و قانون چه چیزی اصل است؟ آیا یک اصل ثابت وجود دارد یا این که منوط به شرایط است؟ شما در آن سرمقاله هم به این مسئله اشاره کرده‌اید. مبارزات مکتبی و قانونمند به طور خاص چیست؟

□ ما می‌گوییم اراده خداوند بر تکامل قرار گرفته و این اراده نه فقط در طبیعت که در اجتماع و تاریخ هم جاری است. این یک اصل است و با اعتقاد به این اصل به دنبال کشف این تکامل در اجتماع می‌گردیم. وجه دیگر این است که ما صرفاً به مکتب و اصول نباید تکیه کنیم و باید بینش کارشناسی هم داشته باشیم و درک کنیم که در چه زمان و مکانی هستیم. یک مثال قرآنی عرض می‌کنم؛ وقتی به حضرت موسی (ع) وحی شد که با فرعون درگیر شود، او نه گفت آری و نه گفت نه، بلکه به دنبال توان‌سازی رفت. موسی به خدا گفت هارون را وزیر من قرار بده. ویژگی هارون این بود که در میان قوم خود زندگی می‌کرد و نسبت به آنها شناخت واقعی داشت. پس در اینجا صرف داشتن متدلوژی درست کافی نبود، باید در کنار روش، میزان شناخت هم باشد. وقتی موسی می‌گوید هارون به کمکم بیاید، یعنی این که من سال‌ها از این قوم دور بوده‌ام و شناخت کافی و واقعی از آنها ندارم و در این زمینه به کمک هارون نیاز دارم تا این شناخت را کسب کنم. در جامعه ما عده‌ای تجربه دارند و میزان

شناختشان خیلی زیاد است، عده‌ای هم تنها شناخت کتابی و تئوریک دارند. این دو باید با هم تلفیق بشود؛ هم روش و شناخت درست و هم میزان شناخت. میزان شناخت درست هم از یک حزب سرتاسری درمی‌آید. شناخت کل مملکت کار کوچکی نیست. اگر مرحوم حنیف‌نژاد و یارانش در سال ۱۳۴۴ به میزان متناسبی از شناخت رسیدند به این دلیل بود که یک روند را طی کرده بودند؛ دانشگاه یک حزب سرتاسری بود و انجمن‌های اسلامی دانشجویان هم سرتاسری شده بود. نهضت آزادی و جبهه‌ملی هم همین‌طور. حضور در همه اینها و برخورد فعال با آنها باعث شده بود که بچه‌ها به شناخت جامع‌تری از ایران برسند. روی اصلاحات ارضی و تعاونی‌های روستایی و همه‌چیز کار کارشناسی کرده بودند. بنابراین به‌طور نسبی - نه صددرصد - تحلیل‌هایشان از جامعه درست درآمد.

■ شما از تجربه مبارزات گذشته و ضرورت قانون‌گرایی و استفاده از ظرفیت‌های قانون‌اساسی، به راهبرد "شعار محدود، مقاومت نامحدود" رسیده‌اید. بفرمایید که این شعار چه ویژگی‌هایی دارد؟

□ پیش از این که این شعار یک دستاورد استراتژیک باشد، الهامی است که از حرکت امام حسین گرفتیم و همچنین الهامی است از حرکت مرحوم مصدق، و از آن به‌عنوان یک حرکت توحیدی نام می‌بریم. حرکتی توحیدی است که نخست نیروهای حق‌طلب را منسجم کند و دیگر تضاد نیروهای مقابل را تشدید نکند، آنگاه بتواند نیروهای بینابینی را جذب کند. وقتی این اصل در مقطع زمان و مکان جاری شود، به یک شعار استراتژیک تبدیل می‌شود. مثلاً "نفت ملی" یک شعار محدود است که بیشترین نیروها برای تحقق آن بسیج می‌شوند و واقعاً هم حرکت

پیروزی بود و اگر امریکا به کمک انگلیس نمی‌آمد انگلیس بلعیده شده بود.

امام حسین به اعتبار صلح امام حسن حرکت خود را شروع می‌کند و شعار خیلی بزرگی هم نمی‌دهد؛ ایشان می‌گویند این صلح ۲۰ سال دوام داشته است، ده سال در زمان امام حسن و معاویه و ده سال هم در دوران خود و معاویه. حالا چرا از این صلح عدول می‌کنید و می‌خواهید سلطنت موروثی از آن دربیابید و برای یزید بیعت بگیرید؟ ایشان با اتکا به این عهدنامه صلح قیام کرد و گفت علت این قیام را هم تبیین می‌کنم؛ سلطنت موروثی جاودانه یعنی اطلاق کردن یکی از صفات خدا به بنده.

علاوه بر این، امام حسین زمان‌بندی قیام را هم در نظر داشت، به همین دلیل معادلات ایشان درست از آب درآمد. نیروها از هر طرف آمدند و مردم کوفه نیز با او بیعت کردند. حتی آدم‌های فرصت‌طلب هم نامه نوشتند. وقتی امام حسین اینها را دید به طرف کوفه حرکت کرد. وقتی جلوی راه ایشان را گرفتند، گفت اگر مردم نخواستند من برمی‌گردم. اگر می‌کردند و نظام یزید سرنگون می‌شد. اگر می‌گذاشتند برگردد مصونیت پیدا می‌کرد و نیروهای بینابینی به خط مشی او یعنی عدم بیعت با یزید می‌پیوستند. در کربلا هم در صورت عدم جنگ در دو ماه حرام محرم و صفر فرصت می‌کرد تا با آگاهی بخشی به لشکریان کوفه، آنها را با خود همراه کند. بنابراین لشکریان یزید به این نتیجه رسیدند که حتی یک روز هم به او وقت ندهند و جنگ را با غوغاسالاری شروع کردند. شکستی که یزید و لشکریان او خوردند عدول از قرآن بود. بعد از معاویه باید انتخابات آزاد انجام می‌شد و خلیفه تعیین می‌شد و در

روش پیگیرانه و تدریجی شعارهای اصلاح طلبانه گزینه برتر پیش روی ماست، آن هم برای بازگشت به روح قانون اساسی دستاورد ملت ایران. ما تاکنون هزینه‌های اجتماعی هنگفتی پرداخته‌ایم و با گوشت و پوست و استخوان آن را لمس می‌کنیم، نگذاریم که این هزینه‌ها بار دیگر پرداخت شود

به نظر من از سیدجمال‌الدین اسدآبادی تاکنون، برداشت‌های سنتی از دین نقد شده و حالا دارد جهش آن روند صورت می‌گیرد بنابراین باید این روند نقد ۱۵۰ ساله را در مقطع کنونی تئوریزه و مرزبندی کنیم و ظلم آشکاری را که با این پیش به ملت ایران روا می‌شود نشان دهیم

حکمتی توحیدی است که نخست نیروهای حق طلب را منسجم کند و دیگر تضاد نیروهای مقابل را تشدید نکند، آنگاه بتواند نیروهای بینایی را جذب کند. وقتی این اصل در مقطع زمان و مکان جاری شود، به یک شعار استراتژیک تبدیل می شود

رابطه طرف مقابل ما با قانون اساسی رابطه جن است با بسم الله. اصلاً این قانون را قبول ندارد، چه برسد به این که بخواهد اجرا بشود. برخی می گویند حلال و حرام حضرت محمد(ص) تا روز قیامت حلال و حرام است و ما نیازی به قانون اساسی نداریم. گردانندگان بنادر نامریی و قاچاقچیان مواد مخدر و کالا و پورسانتاژبگیرها هم آن قدر منافعشان باد آورده است که اصلاً نمی توانند نفس قانون گرایی را قبول کنند

صلح نامه اسمی از یزید نبود. بنابراین اگر به آن زمان برگردیم، خواسته امام حسین یک چیز اتویبایی نبود که یا همه یا هیچ باشد. اگر قوانین همان زمان هم رعایت می شد، در محرم و صفر جنگی صورت نمی گرفت و بسیاری از نیروها به شعار قانونی و الهی عدم بیعت با یزید می پیوستند. با این دیدگاه شعار امام حسین به یک استراتژی پیروز انجامید.

■ ظاهراً در انقلاب ۱۳۵۷ به ویژگی هایی که شما برای یک حرکت توحیدی و یک استراتژی پیروز برشمردید، توجه درخوری نشد.

□ در اوایل جنگ تحمیلی شنیده بودیم که مرحوم تیمسار ظهیرنژاد گفته بود که باید تنگه هرمز را ببندیم.

شبی به دیدار مرحوم رجایی رفتم. به ایشان گفتم "قضیه چیست؟ از یک طرف چهار استان ما اشغال شده و از آن طرف آقای ظهیرنژاد می گوید باید تنگه هرمز را هم ببندیم؟! این تنگه برای ما یک تنگه تجاری است، با این کار دنیای نفت و تجارت را هم با خودمان دشمن می کنیم. ما نتوانش را نداریم که همزمان با صهیونیست ها و جناح های نظامی با جناح های تجاری نیز درگیر شویم." ایشان گفت: "اگر آمریکا به ما حمله کند تازه انقلابمان اصیل می شود." گفتم: "مگر در اصالت انقلاب شک دارید؟ بعضی ها دوست داشتند دشمن تراشی کنند. معنی این نگرش یعنی اصالت این حرکتی را که انجام داده ایم باور نداریم که با دشمن تراشی باید اصالتش معلوم بشود. پس از این گفت و گو مرحوم رجایی همان شب یک بیانیه داد و صحبت آقای ظهیرنژاد را تکذیب کرد.

■ آیا اکنون معتقدید استفاده از ظرفیت های موجود قانون اساسی، این ویژگی ها - که ما در سال ۱۳۵۷

و در آغاز جنگ تحمیلی کمتر به آن توجه داشتیم - را دارد؟

□ از نتایج فرعی توجه به این جمع بندی این است که قانون اساسی موجود را درست رد نکنیم، درست هم نپذیریم. ببینیم چه سنگرهایی دارد؟ این سنگرها را مفت و مجانی دست طرف مقابل ندهیم. رابطه طرف مقابل ما با قانون اساسی رابطه جن است با بسم الله. اصلاً این قانون را قبول ندارد، چه برسد به این که بخواهد اجرا بشود. برخی می گویند حلال و حرام حضرت محمد(ص) تا روز قیامت حلال و حرام است و ما نیازی به قانون اساسی نداریم.

گردانندگان بنادر نامریی و قاچاقچیان مواد مخدر و کالا و پورسانتاژبگیرها هم آن قدر منافعشان باد آورده است که اصلاً نمی توانند نفس قانون گرایی را قبول کنند. حتی جسته و گریخته نظرات خود را هم اعلام کرده اند که باید در این قانون اساسی تجدیدنظر بشود؛ از جمله اصل ۱۱۰ که اختیارات ولی فقیه در آن محدود است، ارجاع بشود به اصل ۵۷، ولایت مطلقه، که هیچ حدی برای آن متصور نباشد. اقتصاد دولتی از قانون کلاً برچیده بشود. اقتصاد تعاونی چون با بازار مغایرت دارد آن هم برچیده شود. بخش خصوصی هم می شود بخش خصوصی. یا مثلاً مورد دیگر اصل منع شکنجه است که آن قدر تبصره به آن می زنند که از محتوا خالی می شود و... در آغاز انقلاب، منطق جریانی که می گفت ماده مربوط به تجدیدنظر را در قانون اساسی نگذاریم، این بود که "ما تمام انقلاب های عالم را بررسی کرده ایم با هر تجدیدنظری که در قانون اساسی بعد از انقلاب شان شده، قانون بی محتوا تر شده است." اینها قانون اساسی انقلاب مشروطیت را می دیدند که رضاشاه در سال ۱۳۱۰ اصل مربوط به مقدمین علیه سلطنت را و محمدرضاشاه در سال ۱۳۲۸

مجلس موسسان را به آن افزود و همه دادگاه های سیاسی به دست ارتش افتاد. از آن موقع، حکومت، نظامی شد و حق عزل و نصب وزرا به شاه واگذار شد.

■ پرسش این است که این جریانی که اصلاً قانون را قبول ندارد، چه ارتباطی دارد با این نهادهایی که به ظاهر می گویند قانون را قبول داریم و ابزار ما اجرای قانون است، منتها قانون را به رأی خودشان تفسیر می کنند نه با روح قانون؟

□ با همین تجدیدنظری که سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی ما شد، یک شورای عالی امنیت ملی درست شد که همه تصمیمات آنجا گرفته شود و عملاً وزارت نفت و وزارت امور خارجه و... دور زده می شود و اصلاً می توانند تمام قانون را به نام امنیت دور بزنند و خارجی ها می گویند شما اصلاً قانون اساسی ندارید، چون مجمع تشخیص مصاحبت نظام می تواند اصول قانون اساسی را - چه به لحاظ شرعی و چه به لحاظ حقوقی - به خاطر مصاحبت نظام وتو کند.

علی رغم همه اینها ظرفیت قانون در بدینانه ترین حالتش این است که مملکت دست مجمع تشخیص مصلحت باشد، به طور مستمر قانون را وتو کند و در بهترین حالت هم می توانیم از دل همین قانون به تحول عظیمی دست یابیم. چرا ما این پتانسیل را نادیده بگیریم و این سنگر را دو دستی تقدیم طرف مقابل بکنیم، درحالی که می دانیم قانون گرایی را اصلاً باور ندارند. در الجزایر وقتی جبهه نجات اسلامی به رهبری عباس مدنی در انتخابات مقدماتی رأی چشمگیری آورد، گفت "این قانون اساسی انقلاب الجزایر

مربوط به ۳۰ سال قبل است و باید در آن تجدیدنظر نماییم. ژنرال‌ها و فرماندهان ارتش الجزایر که خیلی هم ثروتمند شده بودند از این موضع استراتژیک عباس مدنی نهایت بهره‌برداری را کردند و از سنگر قانون اساسی انقلابی که یک میلیون شهید داده، جبهه نجات اسلامی الجزایر - حزب عباس مدنی - و مردم الجزایر را سرکوب کردند. عباس مدنی ناچار شد عقب‌نشینی کند و دیدیم که الجزایر به چه سرنوشتی دچار شد.

قانون اساسی ما هم قانون اساسی یک انقلابی است که نظام سلطنتی را واژگون کرده و مقدمه قانون اساسی که روح قانون نیز هست خیلی عظمت دارد. حتی اگر بخواهیم در این شرایط تعریف خوبی از اسلام ارائه کنیم، در مقدمه قانون وجود دارد و به کمک آن می‌توان نشان داد که اسلام بعضی از مدعیان، اسلام واقعی نیست. اسلام واقعی، اسلام قرآن و نهج‌البلاغه است که در مقدمه قانون اساسی به آن بسیار استناد شده است. لذا با همین روح قانون می‌توان گفتمان حاکم و به دنبال آن مناسبات را تغییر داد.

■ خیلی از صاحب‌نظران معتقدند که این قانون در ذات خودش تناقضاتی دارد که استفاده از ظرفیت‌های قانون را مشکل می‌کند که شاید یکی از آنها هم خود شما باشید. آیا شما فکر می‌کنید با شعار محدود استفاده از ظرفیت‌های موجود قانون اساسی می‌شود با این تناقضات هم برخورد کرد؟ به عبارت دیگر می‌شود یک برخورد درون قانونی کرد یا خیر؟

□ ضمن این‌که معتقدیم و دغدغه اصلی ما این است که در کنار این قانون، مناسباتی وجود دارد که مانع

اجرای قانون‌اند و باید برای رفع این موانع مبارزه کرد، یک دغدغه دیگر هم داریم و آن این‌که چه باید کرد تا فضا برای این‌که قانون اساسی بهتری داشته باشیم، مساعد شود. تناقضاتی در قانون اساسی کشف کرده‌ایم و در گفت‌وگوهایی که با آیت‌الله منتظری، آقای مهدی هادوی، دکتر ناصر کاتوزیان و...

داشته‌ایم، به این موضوعات تا حدودی پرداخته‌ایم که امیدواریم بتوانیم به این بررسی‌ها ادامه بدهیم. یکی از تناقض‌های ذاتی قانون این است که از یک سو مجلس در رأس امور است ولی از سوی دیگر شورای نگهبان می‌گوید که طبق اصل چهار همه مواد قانون اساسی مشروط به اصل چهار است، اصل چهار هم مشروط به موازین اسلامی است، درک موازین اسلامی هم با ماست. این‌که روح قانون اساسی انقلاب در کجای این استدلال وجود دارد معلوم نیست.

مجمع تشخیص مصلحت هم می‌گوید اصل چهار قانون اساسی با اختیاراتی که این مجمع دارد و تو می‌شود در صورت تشخیص مصلحت مردم و نظام، مجمع می‌تواند کل قانون اساسی را وتو کند. اصل ۱۱۰ ماده‌ای دارد که رهبر می‌تواند در معضلات نظام دخالت کند. مثلاً اگر کارشناسی نشان بدهد که مشکل اصلی اشتغال است و مشکل اشتغال هم با سرمایه‌گذاری خارجی حل می‌شود، در اینجا دو بند از قانون اساسی با دخالت رهبر می‌تواند وتو شود. از سوی دیگر گفته می‌شود که این قوه قضاییه مستقل است که در بسیاری از پرونده‌ها حرف آخر را می‌زند و می‌تواند با برخی از بازداشت‌ها مملکت را فلج نماید. در مواردی

نیز گفته می‌شود که این سیستم اطلاعات کشور است که در نهایت حرف آخر را می‌زند و در واقع صلاحیت کاندیداهای خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و... را تأیید یا رد می‌کند و عملاً این سیستم در رأس امور است. بنابراین صاحب‌نظران ما ضمن این‌که باید قانون موجود را ارج بنهند، می‌بایست این دغدغه را هم داشته باشند که برای بهبود این قانون به لحاظ آکادمیک فکر کنند، مقاله بنویسند و همایش‌های علمی برگزار کنند.

برای تقریب به ذهن این توضیح را خدمتان عرض کنم که از نظر من بهترین قانون، قرآن است. در زمان حیات خود پیامبر هم عده‌ای کج‌دل جلوی قرآن مقاومت می‌کردند و نمی‌گذاشتند اجرایی شود. قرآن این مزیت را نسبت به مکاتب و قوانین دیگر دارد که می‌گوید در کنار هر قانون اساسی - حتی بهترین قانون - گروه‌های کژدلی که منافعشان را از دست می‌دهند، وجود دارند و باید برای آن فکری کرد؛ مثلاً اگر خاندان بنی‌امیه نگذاشتند که قرآن اجرا بشود، نمی‌توانیم بگوییم قرآن غلط است، بلکه باید به دنبال رفع موانع بود که آن هم در آغاز جز با شفاف‌سازی و مرزبندی امکان‌پذیر نیست.

◆  
ظرفیت قانون در بدینانه‌ترین حالتش این است که مملکت دست مجمع تشخیص مصلحت باشد، به طور مستمر قانون را وتو کند و در بهترین حالت هم می‌توانیم از دل همین قانون به تحول عظیمی دست یابیم. چرا ما این پتانسیل را نادیده بگیریم و این سنگر را دو دستی تقدیم طرف مقابل بکنیم، در حالی که می‌دانیم قانون‌گرایی را اصلاً باور ندارند